

چکیده

نوشتار حاضر با مطالعه سیره قولی و فعلی امیرالمؤمنین (ع) در باب مشورت به دنبال پاسخگویی به این سؤال است که آیا ایشان در سیره حکومتی خویش از مشورت به‌عنوان شیوه تصمیم‌گیری استفاده کرده‌اند؟ و مشورت در سیره ایشان شأن طریقی داشته است یا شأن موضوعی؟ پژوهش حاضر نشان می‌دهد که مشورت به‌عنوان شیوه تصمیم‌گیری در سیره حکومتی امیرالمؤمنین (ع) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و ایشان هم کارگزاران خود را به مشورت و ترک استبداد سفارش می‌کرده‌اند و هم خود به‌عنوان حاکم جامعه اسلامی مشورت را در دستور کار خویش قرار داده بودند. همچنین مطالعه و تحلیل سیره امیرالمؤمنین (ع) نشان می‌دهد که مشورت در امور اجتماعی دارای «شأن موضوعی» است؛ به این معنا که مشورت در امور اجتماعی و حکومتی تنها طریقی برای رسیدن به حق و مصلحت نیست، بلکه خود به‌تنهایی فارغ از اینکه حقیقتی را برای حاکم یا کارگزار روشن کند یا خیر و یا حتی فارغ از اینکه نتیجه آن صحیح باشد یا خیر، موضوعیت دارد و باید به آن و نتایجش پایبند بود. علت این موضوعیت می‌تواند برخی فواید و آثار مشورت همچون ایجاد بصیرت و آگاهی‌افزایی عمومی و اطمینان در افراد و جلوگیری از ملامت و بهانه‌جویی‌های پس از تصمیم‌گیری باشد.

کلیدواژگان: مشورت، حکومت اسلامی، تصمیم‌گیری، امام علی (ع)، نهج‌البلاغه

* دکتری علوم و معارف نهج‌البلاغه دانشگاه علوم قرآن و حدیث؛ ehtesabim182@gmail.com





مقدمه

یکی از سؤالات مهم فراروی یک نظریه حکومتی آن است که چگونه باید حکومت کرد؟ در قرآن کریم به نهادهای حکومتی و ساختار سیاسی دولت اشاره چندانی نشده است، اما با توجه به دو آیه شورا^۱ آنچه بیش از همه مورد توجه مفسران قرار گرفته است، طرح راهبرد کلی لزوم مشورت در نحوه تصمیم‌گیری‌های حکومتی است (قاضی‌زاده، ۱۳۸۹). در واقع اندیشمندان اسلامی دیدگاه واحدی در این خصوص ندارند؛ برخی اصولاً مشورت را تنها جهت روشن شدن مسئله برای حاکم، امری مطلوب و ممدوح می‌دانند و آن را تنها طریقی برای رسیدن به حق می‌دانند که در این نوشتار از این دیدگاه با عنوان «شأن طریقی مشورت» یاد می‌شود؛ به‌عنوان مثال، محمد سعید رمضان البوطی در کتاب *فقه السيرة النبویه* به استشهاد از کلام قرطبی می‌نویسد: «شورایی که در تصمیم‌گیری حکومت به‌کار می‌رود مشروع است، ولی الزام‌آور نیست. به‌عبارت دیگر، حاکم اسلامی می‌تواند از نظر شورا برای روشن شدن دیدگاه خود استفاده کند، ولی بر او لازم نیست به نظر اکثریت عمل نماید» (البوطی، ۱۴۱۴ق: ۲۳۹).

گروهی علاوه بر «شأن طریقی»، شأن دیگری نیز برای مشورت قائل شده و معتقدند فعل مشورت به خودی‌خود فارغ از روشن ساختن حق، موضوعیت و شأن مستقلی دارد و امر به مشورت از سوی خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تنها برای روشن شدن مسئله و رسیدن به حق نبوده، بلکه این امر، فواید و اهداف دیگری نیز در بر دارد. طبق این دیدگاه، علاوه بر اینکه مشورت، امری ضروری است، حاکم نیز ملزم به خضوع و تبعیت نسبت به نتیجه شورا است. در نوشتار حاضر از این شأن با عنوان «شأن موضوعی مشورت» یاد می‌شود. یکی از قائلین به شأن موضوعی مشورت، شیخ مفید است که برای مشورت موضوعیت قائل است و هدف از آن را الفت و تعلیم مردم و باطن‌شناسی آنها می‌داند؛ آنجا که در مناظره با شیخ ورثانی درباره علت مشورت پیامبر صلی الله علیه و آله با امت می‌گوید: «و اما وجه خواندن پیغمبر ایشان را به‌سوی مشورت با وی از برای این است که خدای عزوجل امر کرده است که باعث الفت ایشان شود به سبب مشورت با ایشان و از برای تعلیم کردن ایشان به چیزی که عمل کنند به آن نزد اراده‌ها و عزم‌ها که بکنند، پس مشورت کرد با ایشان از برای آنچه گفتیم نه از برای حاجت خود به رأی ایشان. باز امر کرده است حضرت را به

۱. «فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ فَطْناً غَلِيظاً لَاقْتَضَى الْقَلْبُ لَانْفِصَا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران / ۱۵۹)؛ «و الذين استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بينهم» (شورا / ۳۸).

مشورت کردن با ایشان تا برسد به سبب آن چیزی که ظاهر می‌شود از ایشان به دانستن باطن ایشان ...» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۷۷: ۷۴).

حال با توجه به محور نوشتار حاضر باید دید با مطالعه سیره قولی و فعلی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در باب مشورت، آیا ایشان در سیره حکومتی خود از مشورت به عنوان شیوه تصمیم‌گیری استفاده کرده‌اند یا خیر؟ و مشورت در سیره ایشان شأن‌طریقی داشته یا شأن‌موضوعی؟

۱. ضرورت و اهمیت مشورت در سیره قولی و فعلی امیرالمؤمنین علیه السلام

ضرورت و اهمیت مشورت در کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دو بعد فردی و اجتماعی-سیاسی تقسیم‌بندی می‌شود: در بعد فردی ایشان به مناسبت‌های گوناگون و به‌دفعات افراد را توصیه به امر مشورت کرده‌اند و آن را بهترین پشتیبان^۱ و یکی از نشانه‌های انسان عاقل برشمرده‌اند^۲ و ترک آن را به‌عنوان یکی از عوامل هلاکت بیان کرده‌اند.^۳ بررسی فرمایشات ایشان در باب بعد فردی مشورت خارج از موضوع این نوشتار بوده لذا از آن گذر می‌کنیم. در بعد اجتماعی-سیاسی نیز امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کارگزاران حکومتی خود همواره سفارش به مشورت و ترک استبداد و خودرأیی کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه از شعبی نقل شده است زمانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کوفه منتقل شد که اشعث بن قیس از زمان عثمان حکمران سرزمین آذربایجان بود، امام (علیه السلام) که زمام امور را به دست گرفت، نامه‌ای برای آگاهی به او نوشت و اموال آذربایجان را از وی مطالبه کرد و نامه را با زیاد بن مرحب همدانی فرستاد. یکی از مواردی که ایشان در این نامه به اشعث یادآوری نمود این بود که اشعث حق ندارد رعیت خود را با زور به کاری وادار سازد (بحرانی، ۱۳۷۵، ۴/ ۵۹۶) آنجا که می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَتَ فِي رَعِيَةٍ؛ تو حق نداری نسبت به رعیت استبدادی ورزی» (نهج البلاغه، نامه ۵). یا در نامه حکومتی خود به مالک اشتر، او را از مسئله غرور و خودکامگی شدیداً نهی کرده و می‌فرماید: «وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرُ فَأَطَاعُ فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَ مِنْهُكَ لِلدِّينِ وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغِيْرِ؛ و هرگز مگو من امیرم؛ امر می‌کنم و از من اطاعت می‌شود که این موجب دخول فساد در دل و ضعف و خرابی دین و نزدیک شدن دگرگونی‌ها (در قدرت تو) است» (همان، نامه ۵۳).

١. «لَا مَظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمُشَاوَرَةِ» (نهج البلاغة، حكمت ١١٣).

٢. «لَا يَسْتَغْنِي الْعَاقِلُ عَنِ الْمَشَاوَرَةِ» (تميمي أمدي، ١٣٦٦: ٤٤١).

٣. «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ» (نهج البلاغه، حکمت ١٦١)



امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها به کارگزاران حکومتی خود به مشورت و ترک استبداد سفارش می‌کرد، بلکه مردم را نیز به مشارکت در امر حکومت و مشورت دادن تشویق می‌نمود و همه مخاطبان خود را به بیان صریح حق و ذکر مشکلات فردی و اجتماعی و تأکید بر عدالت اجتماعی تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنْ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ از گفتن سخن حق یا مشورت عادلانه خودداری نکنید، زیرا من خود را بالاتر از آن نمی‌دانم که اشتباه کنم و از خطا در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوندی که از من قادرتر است مرا از خطا حفظ کند» (همان، خطبه ۲۱۶).

ایشان در سفارش به کارگزاران حکومتی خود تنها به توصیه به مشورت نمودن اکتفا نمی‌کرد، بلکه بایدها و نبایدهای این امر را نیز تبیین می‌نمود؛ به‌عنوان نمونه، در نامه به مالک اشتر، وی را از طرف مشورت قرار دادن انسان بخیل و ترسو و حریص نهی کرده و پیامد مشورت کردن با این افراد را گوشزد نموده و می‌فرماید: «وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِيصًا يُزَيِّنُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ؛ بخیل را در مشورت کردن دخالت نده که تو را از نیکوکاری باز می‌دارد و از تنگدستی می‌ترساند. ترسو را در مشورت کردن دخالت نده که در انجام کارها روحیه تو را سست می‌کند. حریص را در مشورت کردن دخالت نده که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می‌دهد» (همان، نامه ۵۳).

امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها کارگزاران حکومتی و مردم را به مشورت تشویق می‌کرد، بلکه خود نیز به‌عنوان حاکم جامعه اسلامی توجه خاصی به استشاره داشته و در تصمیم‌گیری‌های مهم با افراد مختلف مشورت می‌نمود؛ به‌عنوان نمونه، هنگامی که ایشان از حرکت طلحه و زبیر و عایشه و همراهانشان به سمت بصره آگاه شد، ابن عباس، محمد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و سهل بن حنیف را صدا زد و خبر این اتفاق را برای آنها نقل کرد و فرمود: «شیروا علی بما أسمع منكم القول فیه؛ اکنون نظر خود را در این باره بگویید تا بشنوم» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ۱۶/۳۷۷) و موارد دیگری که نشان‌دهنده اهتمام ایشان به امر مشورت در تصمیم‌گیری‌های مهم حکومتی است و در ادامه مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۲. قلمرو مشورت حاکم اسلامی از منظر امیرالمؤمنین (ع)

با توجه به مطالب بیان شده، اهتمام عملی امیرالمؤمنین (ع) به استفاده از مشورت به عنوان روش تصمیم‌گیری در حکومت روشن شد. حال این سؤال مطرح است که آیا حاکم و یا کارگزار حکومت اسلامی باید برای تمام تصمیم‌گیری‌ها مشورت کند یا محدوده و قلمرویی برای مشورت به‌ویژه در سیره امیرالمؤمنین (ع) مشخص شده است؟

حاکم درباره احکام و موضوعات مسلمی که در قرآن و سنت حکم آنها بیان شده و به آن حکم آگاهی دارد، نیازی به مشورت ندارد و می‌تواند به تنهایی تصمیم‌گیری کند و محدوده و قلمرو مشورت در تصمیم‌گیری، اموری است که مورد تردید و نفی و اثبات واقع می‌شوند. یکی از مواردی که امیرالمؤمنین (ع) به صراحت به این مطلب اشاره کرده در برخورد با طلحه و زبیر بوده است. طلحه و زبیر ابتدا آرزوی حکومت و خلافت در سر داشتند اما وقتی دیدند که مردم امام علی (ع) را به این امر برگزیدند، هدف خود را تغییر دادند و امید بر آن بستند که لااقل حضرت (ع) آنان را در بعضی از امور حکومتی دخالت دهد و برای آنها از بیت‌المال سهمی بیش از دیگران مقرر فرماید؛ چنانکه بعضی از پیشوایان قبلی مقرر داشته بودند. همچنین به خاطر جاه‌طلبی‌هایشان تمایل داشتند که امام (ع) موقعیت آنان را مورد توجه قرار داده و ایشان را در بسیاری از مصلحت‌اندیشی‌ها شرکت دهد (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۱۷) ولی هنگامی که مشاهده کردند آن حضرت (ع) خلاف انتظار ایشان، در تصمیم‌گیری‌ها رایزنی با آن دو و یاری گرفتن از ایشان را رها کرده است، امام (ع) را مورد سرزنش قرار دادند و امیرالمؤمنین (ع) در پاسخ به آنان فرمود: «فَلَمَّا أَفْضَتْ إِلَيَّ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ مَا وَضَعَ لَنَا وَ أَمَرَنَا بِالْحُكْمِ بِه فَاتَّبَعْتُهُ وَ مَا اسْتَنَّ النَّبِيُّ ﷺ فَأَقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَحْتَجْ فِي ذَلِكَ إِلَى رَأْيِكُمْ وَ لَا رَأْيَ غَيْرِكُمْ وَ لَا وَقَعَ حُكْمٌ جَهْلَتُهُ فَأَسْتَشِيرُكُمْ وَ إِخْوَانِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنْكُمْ وَ لَا عَنْ غَيْرِكُمْ؛ روزی که خلافت به من رسید در قرآن نظر افکندم، هر دستوری که داده و هر فرمانی که فرموده پیروی کردم، به راه و رسم پیامبر ﷺ اقتدا کردم. پس هیچ نیازی به حکم و رأی شما و دیگران ندارم، هنوز چیزی پیش نیامده که حکم آن را ندانم و نیاز به مشورت با شما و دیگر برادران مسلمان داشته باشم، اگر چنین بود از شما و دیگران روی گردان نبودم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۵).

امام علی (ع) در این عبارت که پاسخ به اشکال طلحه و زبیر درباره ترک مشورت با آنهاست، استدلالی را بیان نمود و قسمتی از آن را که تنها صغرای قیاس است ذکر فرمود که خلاصه از این قرار است: در بیان احکام الهی کتاب خدا را پیروی کرده و به سنت پیامبر اقتدا کرده‌ام.





کبرای تقدیری قیاس هم این است که هر کس در بیان احکام چنین رفتار کند، نیازی به استفاده از رأی دیگران ندارد. گفتار آن حضرت علیه السلام «فلم احتج ... غیر کما» به منزله نتیجه‌ای برای قیاس و استدلال فوق است و سپس ایشان یکی از مسائلی را که قبلاً با استفهام انکاری مورد سؤال قرار داده بود، در این عبارت به‌طور صریح رد کرد- و آن جاهل بودن نسبت به احکام است- و سپس از باب مماشات با خصم، چنانکه در بحث‌های جدلی مرسوم است، آن را به‌طور فرض پذیرفت و فرمود: البته اگر چنان بود که مسئله‌ای پیش آید و حکم اسلامی آن را ندانم، از رایزنی با شما و دیگر مسلمانان خودداری نمی‌کنم (بحرانی، ۱۳۷۵، ۱۹/۴). از این گفتار حضرت علیه السلام مشخص می‌شود که حاکم اسلامی در مواردی که حکم آنها در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده است و به آن علم دارد، نیازی به مشورت با دیگران ندارد و می‌تواند به‌تنهایی تصمیم‌گیری کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جای دیگر در نامه‌ای که به مرزداران خود نوشته و در آن برخی از حقوقی که بر گردن حاکم است را یادآور شده، می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَا أُحْتَجَزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أُطَوَّرَ دُونَكُمْ أَمراً إِلَّا فِي حُكْمٍ؛ آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم» (نهج البلاغه، نامه ۵۰). در اینجا نیز حضرت علیه السلام مواردی را که مربوط به احکام شرعی می‌شود از محدوده مشورت خارج کرده و می‌فرماید: حق شما بر من این است غیر از مواردی که حکم آنها در شرع بیان شده است، تصمیمی بدون مشورت با شما اتخاذ نکنم.

البته برخی کلمه «حکم» را در اینجا به معنای حکم کردن و قضاوت دانسته‌اند (شوشتری، ۱۳۷۶، ۱۶/۵۷۰؛ مغنیه، ۱۳۷۵، ۳۸/۴)، ولی با توجه به فحوای کلام حضرت علیه السلام و اینکه ایشان در جایگاه حاکم جامعه اسلامی خطاب به مرزداران خود این نامه را نوشته، به نظر می‌رسد اعتقاد آن دسته از مفسران و شارحان نهج البلاغه که قائل به این هستند که منظور از حکم در اینجا همان حکم شرعی است (بحرانی، ۱۳۷۵، ۵/۲۱۸؛ هاشمی خوئی، ۱۳۵۸، ۲۰/۱۴۵) به صواب نزدیک‌تر است.

نکته قابل توجه در اینجا آن است که مشخص کردن این محدوده و قلمرو برای مشورت به این معنا نیست که حاکم حق مشورت را در مواردی که حکم آنها در شرع بیان شده و مشخص است، ندارد، بلکه به این معناست که حاکم می‌تواند در این موارد بدون مشورت تصمیم‌گیری کند و اگر چنین کرد مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد. کما اینکه در ادامه به مواردی از سیره آن



حضرت (ع) اشاره خواهیم کرد که با اینکه موضوع مشورت جزء مواردی است که حکم آن مشخص است، ولی ایشان به جهت ایجاد بصیرت در افراد با آنها مشورت می‌کنند.

۳. سیره عملی امیرالمؤمنین (ع) در مشورت

برای تحلیل بهتر عملکرد آن حضرت (ع) در موضوع مشورت، می‌توان آن را در دو بخش مورد بررسی قرار داد:

۱. مواردی که امام (ع) خودشان ابتدائاً از اصحاب مشورت‌خواهی می‌کردند. در این موارد حضرت (ع) به مناسبت‌های گوناگون و با توجه به اتفاقات مهمی که در جامعه اسلامی پیش می‌آمد و نیاز به تصمیم‌گیری داشت، اصحاب را طرف مشورت قرار می‌داد و از آنها طلب مشورت می‌کرد. این مشورت‌خواهی گاه از یک فرد صورت می‌گرفت مانند مشورت درباره طلحه و زبیر با ابن عباس و گاه از جمعی از اصحاب طلب مشورت می‌کردند مانند استشاره درباره جنگ صفین و ناکشین و جنگ جمل و یا تصمیم‌گیری درباره قیس بن سعد (استاندار مصر).

۲. مواردی که اصحاب بدون درخواست امام (ع) درباره موضوعی به ایشان مشورت می‌دادند. در این موارد بدون اینکه حضرت (ع) از اصحاب خویش طلب مشورت کنند، ایشان رأی و نظر و خود را به‌عنوان مشورت به آن حضرت (ع) بیان می‌داشتند؛ مانند مشورت دادن ابن عباس درباره طلحه و زبیر و معاویه و مشورت دادن عباس و ابوسفیان بعد از جریان سقیفه.

۴. نتایج حاصل از تحلیل سیره عملی امام (ع) در استشاره‌های جمعی

– دعوت از عده‌ای از صحابه و طرح مسئله و درخواست اظهارنظر از ایشان

اولین مطلبی که در استشاره‌های جمعی به چشم می‌خورد این است که هرگاه موقعیتی پیش می‌آمد که در قلمرو مشورت قرار می‌گرفت، آن حضرت (ع) عده‌ای از اصحاب خود را فرامی‌خواند و مسئله پیش آمده که نیاز به تصمیم‌گیری داشت را برای آنها مطرح می‌کرد و از ایشان می‌خواست که در آن مورد اظهار نظر کنند. از نمونه‌های مشورت آن حضرت (ع) با جمعی از یاران خویش، نظرخواهی ایشان از مهاجرین و انصار قبل از جنگ صفین است. آن بزرگوار، قبل از اینکه آهنگ شام کند، مهاجرین و انصار را فراخواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «قد عزمنا علی المسیر الی عدونا و عدوکم فأشیروا علینا برأیکم؛ ما قصد حرکت به سوی دشمن خود و شما را داریم؛ پس نظر مشورتی خویش را به ما ارائه دهید» (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ۳/ ۱۷۳).

همچنین از دیگر نمونه‌های دعوت جمعی از اصحاب برای مشورت می‌توان به ماجرای قیس بن سعد (استاندار مصر) اشاره نمود. قیس بن سعد، از شیعیان امیرمؤمنان (ع) و از مشاوران و



خیرخواهان آن حضرت علیه السلام و نیز فردی شجاع و باتجربه بود و از نظر زهد و دینداری نیز مقامی بس والا داشت و حضور چنین فردی در مصر برای معاویه و یارانش دشوار و خطرناک بود؛ زیرا امکان داشت حضرت علی علیه السلام همراه مردم عراق و قیس همراه مردم مصر به طرف شام حرکت کنند و با معاویه درگیر شوند. بنابراین، معاویه تصمیم گرفت که قیس را بفربید و برای عملی ساختن این نیت، نامه‌های متعددی برای او نوشت؛ لیکن زیرکی و فراست قیس بیش از آن بود که فریب معاویه را بخورد. معاویه نیز وقتی که از فریب دادن قیس مأیوس شد و حیل‌های او برای دور ساختن قیس از حضرت علی علیه السلام نتیجه‌ای نداد، به حیل دیگری متوسل شد و آن پخش شایعه در خصوص تغییر عقیده قیس بود. معاویه به دروغ به مردم شام گفت: قیس با شما هم‌عقیده شده است، پس از او به خیر یاد کنید و دشنامش ندهید و دیگران را از نبرد با او بازدارید. او از پیروان ماست و نامه‌هایش که شامل خیراندیشی‌های نهانی او می‌باشد، به ما رسیده است. سپس نامه‌ای از قول قیس جعل و در حضور مردم شام قرائت کرد. هنگامی که معاویه نامه جعلی خود را به نام قیس برای مردم شام خواند، در سرزمین شام شایعه شد که قیس بن سعد با معاویه صلح کرده است. نیروهای اطلاعاتی امیرمؤمنان علیه السلام که در شام بودند این خبر را به ایشان گزارش دادند. آن بزرگوار از این مطلب تعجب کرد؛ زیرا برای ایشان مشکل بود که بپذیرد قیس بن سعد با معاویه صلح کرده است. از این رو تصمیم گرفت در مورد این مسئله با برخی از نزدیکان خویش مشورت کند. بدین منظور امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر را فراخواند و آنها را از مطلب آگاه ساخت و از ایشان طلب مشورت و نظرخواهی کرد. (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵، ۱۹۹/۳)

– ملزم بودن تمام افراد حاضر در شورا به اظهار نظر

یکی دیگر از نتایج حاصل از تحلیل عملکرد امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب ایشان در باب مشورت و تصمیم‌گیری‌های حکومتی این است که هنگامی که آن بزرگوار از جمعی افراد طلب مشورت می‌کرد، آنها خود را ملزم به اظهار نظر می‌دانستند و اگر عده‌ای درباره آن موضوع سکوت می‌کردند، حتی اگر نظرشان موافق با حضرت علیه السلام بود، باید این موافقت را در جمع اعلام می‌کردند. می‌توان گفت این امر برای جلوگیری از بهانه‌جویی‌های بعد از تصمیم‌گیری بود و اینکه اگر بعد از تصمیم‌گیری به هر دلیلی نتیجه آن اتفاق مورد رضایت گروهی نبود، جایی برای اعتراض باقی نماند؛ چنانکه امام علی علیه السلام جلوه‌گیری از ملامت را یکی از فواید و آثار مشورت دانسته و می‌فرماید: «مَنْ لَزِمَ الْمَشَاوِرَةَ لَمْ يُعْذَرْ عِنْدَ



الصَّوَابِ مَادِحاً وَ عِنْدَ الْخَطَا عَادِرًا؛ کسی که مشورت کند اگر به حق راه یابد او را ستایش می‌کنند و اگر به راه خطا برود او را معذور می‌دارند» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۴۴۲).

برای مثال، در اینجا می‌توان به مشورت‌خواهی امیرالمؤمنین (ع) درباره جنگ صفین اشاره کرد: هنگامی که از قبایل مختلف مهاجر و انصار افرادی به‌عنوان نماینده برای مشورت دعوت شدند و افراد یک به یک به اظهارنظر پرداختند و انصار به یکدیگر گفتند لازم است مردی از میان ما برخیزد و از سوی جماعت انصار پاسخ امیرالمؤمنین را بدهد. در این هنگام سهل بن حنیف برخاست و خدای را سپاس و ستایش گفت و سپس اظهار داشت: ما با هر کس که تو در صلح باشی در صلح هستیم و با هر کس که تو در جنگ باشی در جنگیم. اندیشه ما اندیشه توست و ما دست راست تو هستیم و چنین می‌بینیم که میان مردم کوفه بر این کار قیام کنی و به آنان فرمان حرکت دهی و آگاهشان سازی که در این کار چه ثواب و فضیلتی برای ایشان فراهم است که مردم اهل این شهرند و اگر آنان برای تو مستقیم شوند چیزی که می‌خواهی و در جستجوی آنی برای تو رو به راه خواهد بود که میان ما نسبت به تو مخالفتی نیست. هرگاه ما را فراخوانی پاسخ می‌دهیم و هرگاه فرمان دهی اطاعت می‌کنیم (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۷۹/۲).

– بیان استدلال‌های منطقی و ایجاد بصیرت و اطمینان در ضمن مشورت

یکی از نکات قابل ملاحظه در تحلیل جلسات مشورتی امیرالمؤمنین (ع) با جمعی از صاحبشان این بود که این جلسات صرفاً جهت شنیدن نظرات موافق و مخالف با یک تصمیم برگزار نمی‌شد، بلکه شاید بتوان گفت هدف مهم‌تر این نوع عملکرد، بیان استدلال‌های منطقی و آگاهی‌بخشی به افراد درباره تصمیم اتخاذ شده بود تا موافقان و مخالفان نهایتاً تمام جوانب امر را سنجیده و بدانند به چه علت چنین تصمیمی گرفته شده است. در این میان گاهی امیرالمؤمنین (ع) خود شخصاً به بیان دلایل و استدلال‌ات می‌پرداخت و گاه سکوت می‌کرد و افراد حاضر در جلسه با یکدیگر به بحث می‌پرداختند و دلایل خود را بیان می‌کردند و سبب آگاهی‌بخشی و طیب خاطر یکدیگر می‌شدند؛ به‌عنوان نمونه در جریان مشورت‌خواهی درباره جنگ صفین نقل شده است که عدی بن حاتم طائی برخاست و مقابل امام علی (ع) ایستاد و پس از سپاس و ستایش خداوند گفت: ای امیرالمؤمنین (ع) تو سخن نمی‌گویی مگر به علم و دعوت نمی‌کنی مگر به حق و فرمان نمی‌دهی مگر به رستگاری، ولی اگر مصلحت بدانی که با این قوم اندکی مدارا کنی و مهلت دهی تا نامه‌ها و فرستادگانت نزد آنان برسند بهتر است، که اگر بپذیرند به خیر و صلاح خود رسیده‌اند، وانگهی صلح و سلامت برای ما و ایشان بهتر خواهد بود و اگر همچنان در شقاوت خود پایداری کنند و از گمراهی دست برندارند، در آن هنگام که حجت را بر ایشان تمام کرده‌ایم



و آنان را به حقی که در دست داریم فراخوانده‌ایم، به سوی آنان حرکت کن. در جواب عدی، زید بن حصین طایی که از مجتهدان پارسا بود گفت: به خدا سوگند اگر ما در جنگ با کسانی که با ما مخالفت می‌کنند در شک و تردید می‌بودیم، البته تصمیم ما در جنگ با آنان درست نبود تا چه رسد به اینکه بخواهیم به آنان فرصت و زمان بدهیم، زیرا در آن صورت با شک و تردید هر عملی مایه زیان و هر کوششی سبب گمراهی است و خداوند متعال می‌فرماید: «اما نعمت پروردگارت را بیان کن». به خدا سوگند ما به اندازه چشم برهم زدنی درباره آن کسی که ایشان در طلب خون اویند [عثمان] تردید نداریم تا چه رسد به پیروان او که سنگدل و از اسلام کم-بهره‌اند. اینان یاران ستمگران و اصحاب ظلم و تجاوزند نه از مهاجران به حساب می‌آیند و نه از انصار و نه از کسانی که با نیکی از آنان پیروی کردند (همان، ۸۲).

یکی دیگر از اتفاقاتی که در ضمن جلسات مشورت‌خواهی می‌افتاد این بود که گروهی که دچار تردید و شک بودند با شنیدن صحبت‌های امام (ع) و دیگر اصحاب به اطمینان خاطر می‌رسیدند و این اطمینان خاطر برای پایبند بودن افراد جامعه به تصمیمات اتخاذ شده لازم و ضروری بود؛ به عنوان مثال، شخصی به نام ابوزینب بن عوف که برای رفتن به جنگ صفین دچار تردید بود خطاب به امیرالمؤمنین (ع) بیان داشت: ای امیرالمؤمنین (ع) اگر ما بر حق باشیم همانا که تو راه یافته‌تر و بهره‌ات از خیر بیشتر است و اگر بر گمراهی باشیم بار پشت تو از همه ما سنگین‌تر و گناه تو از همه ما بزرگتر است. اینک به ما فرمان داده‌ای به سوی این دشمن حرکت کنیم و ما دوستی میان خود و ایشان را بریده‌ایم و برای آنان دشمنی را آشکار ساخته‌ایم و خدا می‌داند که در این کار قصد ما فقط اطاعت از توست. آیا آنچه ما بر آنیم حق آشکار و صریح نیست؟ و آیا آنچه دشمن ما بر آن است گناهی بزرگ نیست؟! علی (ع) فرمود: آری گواهی می‌دهم که اگر تو برای یاری دادن ما با نیت صحیح همراه ما بیایی و همان‌گونه که می‌گویی دوستی خویش را از ایشان بریده و دشمنی خود را برای ایشان آشکار کرده باشی بدون تردید دوست خداوند خواهی بود و در رضوان خدا خواهی خرامید و در اطاعت او گام بر خواهی داشت ای ابو زینب بر تو مژده باد. پس از آن عمار بن یاسر هم به او گفت: ای ابو زینب ثابت و پایدار باش و درباره احزاب که دشمنان خدا و رسول خدایند تردید مکن. ابو زینب نیز در جواب گفت: در این مسئله که مرا به خود مشغول داشته بود هیچ دو گواهی از این امت که برای من گواهی دهند محبوب‌تر از شما دو تن نیستند (همان، ۸۳).

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت مشورت در امور حکومتی برای امیرالمؤمنین (ع) «شأن طریقی» ندارد؛ چرا که آن حضرت (ع) فارغ از بحث عصمت و مؤید بودن به تأییدات الهی از



جهت هوش و درایت و ذکاوت نیز از دیگر افراد هم‌عصر خود برتر بود و بهتر از هر کسی می‌دانست که تصمیم درست و صحیح در هر امری کدام است، ولی آنچه در این میان مطرح است «شأن موضوعی» مشورت است که بر اساس آن، مشورت در امور اجتماعی که تبعات آن متوجه عموم مردم است، فارغ از نتیجه مشورت موضوعیت پیدا می‌کند، که یکی از دلایل آن می‌تواند همین آگاهی‌بخشی، بصیرت‌افزایی و ایجاد اطمینان قلبی در افراد باشد.

- تصمیم‌گیری نهایی بر اساس نظر اکثریت

آخرین نتیجه حاصل از مطالعه سیره حکومتی امیرالمومنین (ع) در باب مشورت این است که ایشان پس از اینکه درباره موضوعی نظر جمعی از اصحاب را خواستار می‌شد و تصمیم‌گیری درباره موضوعی را به شور می‌گذاشت، تصمیم نهایی را بر اساس نظر اکثریت اتخاذ می‌کرد، حتی اگر آن تصمیم با نظر خودشان منافات داشت. بر اساس پژوهش حاضر، موردی یافت نشد که آن بزرگوار درباره موضوعی نظر جمعی از اصحاب را جویا شده باشد و برخلاف نظر اکثریت عملی را انجام داده باشد.

البته باید این نکته را مد نظر داشت که این مطلب مربوط به مواردی از مشورت است که دارای دو قید باشد؛ یکی اینکه موضوع مورد مشورت از اموری باشد که مورد تردید و نفی و اثبات واقع شود، نه احکام و موضوعات مسلمی که در قرآن و سنت حکم آنها بیان شده و دیگر اینکه مشورت به‌صورت جمعی صورت گرفته باشد نه فردی.

در اینجا به‌عنوان نمونه می‌توانیم به مشورت آن حضرت (ع) درباره قیس بن سعد اشاره کنیم که در بالا نیز از آن یاد شد. همان‌طور که گفته شد پس از مکر معاویه و انتشار شایعه مبنی بر خیانت قیس، آن حضرت (ع) از تعدادی از اصحاب خود در این‌باره مشورت خواستند. عبدالله بن جعفر در پاسخ به این نظرخواهی گفت: ای امیرمؤمنان! مشکوک را رها کن و غیرمشکوک را جانشین آن ساز و قیس را از مصر عزل فرما. امام علی (ع) فرمود: «انی و الله ما أصدق بهذا علی قیس؛ به خدا قسم من این مطلب (صلح قیس با معاویه) را تصدیق نمی‌کنم». عبدالله بن جعفر گفت: قیس را عزل کن. اگر آنچه گفته شده (صلح با معاویه) راست باشد، در صورتی که او را عزل کنی، از تو جدا نخواهد شد. حضرت (ع) فرمود: آری آنها (انصار) چنین هستند. و در نهایت با اینکه امیرمؤمنان (ع) به قیس اعتماد داشت، لیکن شایعه همکاری او با معاویه به‌گونه‌ای رواج یافت که مردم کوفه به امام علی (ع) گفتند: قیس خیانت کرده و باید او را بر کنار کنی. حضرت



ﷺ فرمود: من بهتر از شما قیس را می‌شناسم؛ او خیانت نکرده است. مردم کوفه گفتند: ما راضی نمی‌شویم و باید قیس را بر کنار کنی.

علاوه بر این، قیس در مورد چگونگی برخورد با عده‌ای که از بیعت با حضرت علی ﷺ امتناع می‌کردند، نظر خود را به اطلاع آن حضرت ﷺ رساند، لیکن ایشان دستور دیگری داد، ولی قیس بر نظر خود پافشاری کرد و از انجام دستور ایشان سرپیچی نمود. این دو مسئله باعث شد که امیرالمؤمنین ﷺ به رغم اطمینان و اعتمادی که به قیس داشت، او را از استانداری مصر عزل نماید و محمد بن ابی بکر را به جای او منصوب کند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۹۹).

در این نقل تاریخی اهتمام آن حضرت ﷺ به عمل کردن بر اساس نظر اکثریت کاملاً مشخص است و ایشان چندین بار به صراحت بیان کرد که نظرشان خلاف آن چیزی است که اکثر افراد می‌گویند، ولی با این‌همه در نهایت، تصمیمی را که اتخاذ نمود بر اساس رأی اکثریت مورد مشورت بود.

این مطلب به خوبی نشان می‌دهد که مشورت در دیدگاه حکومتی آن حضرت ﷺ «شأن طریقی» نداشته است، زیرا اگر این‌گونه بود، در خیلی از موارد همانند همین ماجرای قیس نیازی به مشورت نبود، چرا که خود ایشان بهتر از دیگران واقف به تصمیم صحیح بود و این نشان‌دهنده «شأن موضوعی» مشورت است که به قدری با اهمیت است که باعث می‌شد آن حضرت ﷺ به‌رغم اینکه می‌داند نظر جمع اشتباه است، ولی به آن پایبند بماند.

۵. نتایج حاصل از تحلیل سیره عملی امام ﷺ در مشورت‌های فردی

- توجه به موضوع مورد مشورت و رد مشورت در موارد خارج از قلمرو

آنچه در اولین نگاه در تحلیل سیره عملی امام ﷺ و نحوه عملکرد ایشان در مشورت‌های فردی به چشم می‌خورد، عدم پذیرش مشورت‌های فردی ارائه شده به ایشان و در برخی موارد مقاوت در برابر آنهاست. این امر در مواردی باعث ایجاد شبهه استبداد و عدم مشورت‌پذیری در مورد حضرت ﷺ نیز شده است؛ حال آنکه با کمی تأمل مشخص می‌شود یکی از علت‌های عدم پذیرش این‌گونه مشورت‌ها، مربوط به موضوع مورد مشورت می‌شود. موضوع مشورت از جمله مواردی است که حکم آن در قرآن و سنت بیان شده و حاکم نیازی به مشورت در این زمینه ندارد. پس اگر کسی در این میان توقع داشته باشد که حاکم در تک‌تک جزئیات امور و حتی در امور شرعی او را طرف مشورت قرار دهد، به حکم عقل توقع نابجایی است و عدم‌پذیرش این نوع مشورت از جانب حاکم را نمی‌توان



مشورت‌ناپذیری و استبداد وی قلمداد کرد. به‌عنوان نمونه در این خصوص می‌توان به برخورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) در اوایل زمامداری‌شان در مقابل طلحه و زبیر اشاره کرد.

– تطبیق مشورت با صلاح دین و دنیا و عدم پذیرش موارد خارج از این حیطه

یکی دیگر از علل رد مشورت‌های فردی توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) این بوده که ایشان نظر فرد مشورت‌دهنده را با صلاح دین و دنیا تطبیق می‌دادند و مواردی که آن را به صلاح نمی‌دیدند، نمی‌پذیرفتند. این نوع عملکرد نیز به حکم عقل کاملاً صحیح است و هر کسی حتی اگر در جایگاه حاکم جامعه اسلامی نباشد درباره مسائل شخصی زندگی خود نیز همین‌گونه عمل خواهد کرد و انتظار اینکه شخصی هر نظری را به‌عنوان مشورت بپذیرد و به آن عمل کند انتظار نابجا و غیرعقلانه‌ای است.

در واقع امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جایگاه حاکم جامعه اسلامی همواره از مشورت‌هایی که به‌صورت فردی به ایشان ارائه می‌شد استقبال می‌کردند و به نظرات افراد مشورت دهنده توجه می‌کردند و هنگامی که نظر کسی را مطابق با صلاح دین و دنیا نمی‌دیدند، آن را با بیان علت عدم‌پذیرش و آگاهی‌بخشی به فرد مقابل رد می‌کردند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به نحوه عملکرد ایشان در برابر نظر مشورتی ابن‌عباس درباره مماشات با طلحه و زبیر و معاویه اشاره کرد که به ایشان پیشنهاد داد حکومت بصره را به طلحه و حکومت کوفه را به زبیر و حکومت شام را به معاویه بدهد تا دریای فتنه متلاطم نشود. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ به این مشورت به ابن‌عباس فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَفْسِدَ دِينِي بِدُنْيَا غَيْرِي! وَلَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْ تُشِيرَ إِلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتَكَ فَأُطْعَمِي؛ پناه می‌برم به خدا که دین خود را برای دنیای دیگری تباه سازم. بر توست که (از راه مشورت) مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در آن می‌نگرم، پس هرگاه تو را (به سبب علم به نادرستی آنچه مصلحت می‌دانی) پیروی نکردم تو مرا پیروی کن» (بحرانی، ۱۳۶۲: ۴۰۳/۵).

به این ترتیب آن بزرگوار به صراحت بیان می‌کند که ابن‌عباس حق دارد نظر خود را به‌عنوان مشورت‌دهنده بیان کند و ایشان به‌عنوان حاکم جامعه اسلامی وظیفه دارد نظر وی را بشنود و مورد بررسی قرار دهد، ولی این به آن معنا نیست که باید براساس نظر او عمل کند، بلکه همان‌طور که در کلام حضرت (علیه السلام) نیز بیان شد در مواردی که آراء مشورت‌دهندگان برخلاف مصالح دینی باشد و حاکم در مقابل در راستای مصالح دین و دنیا تصمیمی اتخاذ کند، وظیفه مردم است که از ایشان تبعیت کنند.



از دیگر مواردی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به دلیل مصالح جامعه مشورت افرادی را نپذیرفتند، مشورت و پیشنهاد ابوسفیان بعد از ماجرای سقیفه مبنی بر بیعت با امام (علیه السلام) و قیام بود. امام (علیه السلام) که از نیت ابوسفیان باخبر بود و می‌دانست که این پیشنهاد را برای حمایت از دین نمی‌دهند و نیت او ایجاد تفرقه و فساد در میان امت اسلامی و از بین بردن دین است، به جهت آگاه‌سازی و ایجاد بصیرت، دلایل رد این پیشنهاد را چنین بیان فرمود: «هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَلُقْمَةٌ يَغْصُ بِهَا أَكْلُهَا وَمُجْتَنَى الثَّمَرَةِ لَغَيْرِ وَقْتُ إِنِّاعِهَا كَالزَّارِعِ بغيرِ أَرْضِهِ؛ این گونه زمامداری، چون آبی بد مزه و لقمه‌ای گلوگیر است و آن کس که میوه را کال و نارس بچیند، مانند کشاورزی است که در زمین دیگری بکارد» (نهج البلاغه، خطبه ۵).

از آنجا که بیان تمام موارد مشورتی که در دوران حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اتفاق افتاده و ذکر تحلیل آنها در این مقال نمی‌گنجد، سعی شد تا حد امکان تمام حالات مختلف و نتایج حاصل از تحلیل آنها بیان گردد تا جایی که می‌توان گفت بقیه موارد و موقعیت‌ها هر کدام ذیل یکی از حالات بیان شده قرار می‌گیرند و با همین تحلیل‌ها قابل تبیین هستند.

نتیجه‌گیری

۱. مشورت از جایگاه ویژه‌ای در سیره گفتاری و عملی امام (علیه السلام) برخوردار است و ایشان هم در بعد فردی به عوام مردم و هم در بعد اجتماعی-سیاسی به کارگزاران خود توصیه به مشورت و ترک استبداد کرده‌اند.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) علاوه بر سفارش به مشورت، نظام مشورت که شامل محدوده و بایدها و نبایدهای آن می‌شود را نیز تبیین کرده‌اند.

۳. در سیره حکومتی حضرت (علیه السلام) در باب مشورت دو حالت وجود دارد: یکی حالتی که خود ایشان برای تصمیم‌گیری درباره موضوعی از جمعی درخواست مشورت می‌کردند و دیگری حالتی که افرادی شخصاً و ابتدائاً درباره موضوعی پیشنهادی به حضرت (علیه السلام) ارائه می‌دادند.

۴. در استشاره‌های جمعی که با دعوت از عده‌ای از اصحاب و طرح مسئله و درخواست اظهارنظر آغاز می‌شد، تمام افراد ملزم به اظهارنظر بودند. در جلسه مشورت به بیان استدلال‌های منطقی پرداخته می‌شد که این امر باعث ایجاد بصیرت و اطمینان در افراد می‌گردید و نهایتاً براساس نظر اکثریت تصمیم‌گیری می‌شد.

۵. در برابر برخی مشورت‌های فردی و پیشنهادهایی که به حضرت (علیه السلام) داده می‌شد به دو دلیل ایستادگی و مقاومت می‌کردند: یکی به این دلیل که موضوع مشورت جزء مواردی بود که

حکم آن در قرآن و سنت بیان شده و پیشنهاد ارائه شده برخلاف آن بود و دیگر آنکه پیشنهاد بیان شده برخلاف صلاح جامعه و دین و دنیا بود.

۶. با توجه به سیره قولی و فعلی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، مشورت در امور حکومتی «شأن موضوعی» دارد؛ یعنی به خودی خود فارغ از اینکه حقیقتی را برای حاکم یا کارگزار روشن کند یا نکند و یا حتی فارغ از اینکه نتیجه آن صحیح باشد یا نباشد، موضوعیت دارد و باید به آن و نتایجش پایبند بود.





فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه، تصحيح صبحی صالح، قم: مؤسسه دارالهجره، بی‌تا.
۳. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسين، دفاع از تشيع (ترجمه الفصول المختاره للمفيد)، قم: انتشارات مؤمنين، ۱۳۷۷.
۴. ابن ابی الحديد، عزالدین ابوحامد، جلوه تاريخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۵.
۵. -----، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه عمومی آية الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
۶. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی‌زاده، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۷. -----، شرح نهج البلاغه، دفتر نشر الکتاب، ج ۵، ۱۳۶۲.
۸. البوطی، محمدسعید رمضان، فقه السيرة، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات ایران، ۱۳۶۶.
۱۰. شوشتری، محمدتقی، بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغه، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
۱۱. قاضی‌زاده، کاظم، سیاست و حکومت در قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۹.
۱۲. مغنیه، محمدجواد، فی ظلال نهج البلاغه، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۵.
۱۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۵۸.